

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

بحث در مسئله سه بود، یک مقدارش را خواندیم و بحث در این است که اگر مکروه شخصی را اکراه کند علی احد الشیئین، به نحو تخییری میگوید یکی از این دو کار را انجام بده و حالا این مکروه بیاید هر دو را معاً انجام بدهد، عرض کردیم مسئله دو صورت دارد، صورت اولی در جایی است که هر دو را تدریجاً انجام بدهد که این حکمش را بیان کردیم، اما صورت دوم در جایی است که هر دو را دفعهً انجام بدهد نه به صورت تدریج، مثلاً در یک عقد واحد هر دو را بفروشد، در یک عقد واحد دو تا مال دارد مکروه گفته یکی از این دو را بفروش، این بیاید دفعهً فی عقد واحد هر دو را معامله کند، چون این مانعی ندارد که اگر کسی بیاید در یک عقد واحد به یک مشتری بگوید من این دو تا را فروختم، این سه تا را فروختم، یا حتی مردی در عقد واحد بیاید دو تا زوجه را اختیار کند، مردی در عقد واحد چهار زوجه را اختیار کند، این مانعی ندارد و عقد صحیح است.

ادامه فرمایشات حضرت امام:

مسأله 3: ...ولو أوقعهما دفعةً ففي صحته بالنسبة إلى كليهما بگوئیم هر دو صحیح است، یک. أو فساد كذاك هر دو فاسد است، أو صحة أحدهما و التعيين بالقرعة، بگوئیم یکی از این دو تا صحیح است و آن صحیح را با قرعه معین کنیم وجوه، سه وجه ذکر می کنند می فرمایند لا یخلوا أولهما من رجحان، می فرمایند به نظر ما اینجا همان قول اول را بگوئیم که هر دو صحیح واقع می شود.

در نتیجه نظر شریف امام بین آنجایی که تدریجاً واقع می کند و در جایی که دفعهً واقع می کند فرقی نیست، البته مراد از تدریجی در جایی است که فرد اول را به میل خودش انجام بدهد، فرد دوم را به توهّم الاکراه انجام بدهد. امام فرمودند اینجا هر دو صحیح است، در اینجایی هم که دفعهً واحده هر دو را مورد معامله قرار می دهد می فرمایند این صحیح است.

بیان مرحوم امام در کتاب بیع:

حالا اینجا در کتاب البیع جلد دوم صفحه 102؛ همین بیع دفعهً واحده را دو صورت می کند، یک صورت این است که حالا که مکروه گفته یکی از این دو تا را باید بفروشی این طوری است که اگر یکی را فروخت مضطر به فروش دیگری می شود. اگر دو تا کبوتر دارد مکروه می گوید باید یکی از این دو را بفروشی، این می داند که اگر یکی از این دو را فروخت دیگری از بین می رود و می میرد، اضطرار پیدا می کند به اینکه دومی را بفروشد. اینجا در این فرض در کتاب البیع فرمودند هر دو باطل است، برای اینکه

یکیش به عنوان الاکراه حکم وضعی دارد و رفع صحّت می‌کند و دیگری به عنوان الاضطرار حکم وضعی دارد و رفع صحّت می‌کند، این مضطر شده.

إن قلت:

قبلاً به ما یاد دادی که اضطرار رفع حکم نمی‌کند، اگر کسی به خاطر مریضی بچه‌اش خانه‌اش را بفروشد، این اضطرار رفع صحّت نمی‌کند.

قلت:

می‌فرمایند بله، اضطراری که به خاطر حوائج نفسانی است رفع صحّت نمی‌کند چون خلاف امتنان است، ملاک امتنان است. در جایی که اگر بگوئیم اضطرار رفع صحّت کند این خلاف امتنان باشد می‌فرمایند نه، آنجا اضطرار سببیت برای رفع حکم ندارد، اما در اینجایی که مکّرّه به او می‌گوید باید یکی از این دو کبوتر را بفروشی و این می‌داند که اگر یکی را فروخت دیگری بدون او می‌میرد اضطرار پیدا می‌کند و این اضطرار ناشی از عامل خارجی است این اضطرار می‌فرمایند در اینجا رافع برای حکم هست.

پس در جایی که دفعهً واحده می‌فروشد و اگر یکی را فروخت اضطرار به بیع دیگری دارد هست می‌فرماید هر دو باطل است، یکی به عنوان الاکراه دیگری به عنوان الاضطرار. محل کلام، آنچه که در این فرع در تحریر آمده در جایی است که مکّرّه با فروش احدهما اضطرار به فروش دیگری پیدا نکند، این محل کلام است. اینجا است که می‌فرمایند سه احتمال وجود دارد، اینجایی که اگر یکی را فروخت اضطرار به بیع دیگری پیدا نمی‌کند، بگوئیم هر دو صحیح است، یک احتمال بگوئیم هر دو باطل است، یک احتمال اینکه بگوئیم با قرعه مسئله را درست کنیم. اول ببینیم وجه بطلان هر دو چیست؟

می‌خواهیم بگوئیم در جایی که خلاف امتنان هست حکم را برمی‌دارد و در جایی که خلاف امتنان نیست حکم را بر نمی‌دارد. در جایی که اگر یکی را فروخت، اضطرار به بیع دیگری پیدا نمی‌کند، اینجا محل بحث است. ما باید وجه صحت هر دو را بگوئیم، وجه فساد هر دو و وجه تعیین احدهما بالقرعه را هم باید بگوئیم.

کلام محقق اصفهانی:

مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه‌ی مکاسب می‌فرماید اگر هر دو را فروخت فنسبة الاکراه و الاضطرار إلى کلّ منهما علی السواء، فلا يمكن الحكم بصفة أحدهما معیناً. اینجا دو تا داریم، دو تا را فروخته، ما بگوئیم این اکراهی است یا آن، نسبت به اکراه یا این اضطراری است یا او، نسبت اضطرار، علی السواء است یعنی هر کدام را می‌توانیم بگوئیم عن اکراه بوده و دیگری نبوده، گفته یکی از این دو فرش را باید بفروشی حالا اگر هر دو را معاً در معامله‌ی واحده فروخت کدام را بگوئیم اکراهی است؟ بگوئیم نسبت به این اکراهی بوده، می‌گوئیم نسبت به آن هم اکراهی است. چه فرقی می‌کند؟ نسبت اکراه به هر کدام علی السواء است، اگر بخواهیم یکی معین را بگوئیم اکراهی است می‌شود تخصیص بلا مخصص، اگر بگوئیم یکی مردد، احدهمای مردد، بگوئیم یکی غیر معین اکراهی بوده، ایشان می‌فرماید احدهمای مردد که موجود نیست، اصلاً مرحوم اصفهانی یکی از مبانی‌ای که دارد در اصول و فقه زیاد از آن استفاده می‌کند این است که احدهمای مردد نداریم، در عالم خارج احد باید معین باشد، احد مردد نداریم، محال است.

بعد می‌فرمایند بگوئیم هر دو باطل است، می‌فرماید خلاف فرض است، فرض این است که این نسبت به یکی اکراه شده و نه نسبت به هر دو. بگوئیم قرعه بیاندازند می‌فرمایند قرعه فیما کان له تعیناً واقعی مجهولاً عندنا، مرحوم محقق اصفهانی می‌فرماید ما وقتی ادله‌ی قرعه را بررسی می‌کنیم ادله‌ی قرعه در جایی است که یک تعین واقعی دارد اما به حسب ظاهر برای ما مجهول است، ما برای رسیدن به آن واقع از راه قرعه استفاده می‌کنیم، در نتیجه در ما نحن فیه که در واقع مجهول است، ادله‌ی قرعه اینجا جریان پیدا نمی‌کند.

لذا احدهمای معین که نمی‌توانیم بگوئیم، تخصیص بلا مخصص است؛ احدهمای مردد نداریم، ادله‌ی قرعه هم نمی‌آید لذا می‌فرماید ما اینجا باید حکم کنیم به بطلان هر دو. هر دو باطل است.

کلام سید محمد کاظم یزدی: ایشان در حاشیه مکاسب وجه صحّت هر دو را اینطور می‌گوید؛ می‌فرماید من أنّ یبعهما دفعةً مع کون الاکراه علی احدهما یکشف عن رضاه ببيع أحدهما، می‌گوید جایی که این اکراه بر یکی شده، حالا آمد هر دو را با هم فروخت به این معناست که نسبت به یکی راضی است، فلا يؤثر الاکراه شيئاً اکراه مؤثر نیست، چرا؟ لأنّ المفروض أنّما ألزّمه المکره و هو بيع أحدهما غیر معین، آنچه که مکره او را الزام کرده که معین نیست، نفس ما هو راضٍ به، همان است که این راضی شده، یعنی خود این عنوان یعنی احدهمای غیر معین هم راضی به او بوده، این دقتی است که سید کرده، مکره اکراه کرده بر یکی غیر معین، اینکه آمده هر دو را دفعةً فروخته به این معناست که بر یکی غیر معین راضی بوده، پس بر همانی که اکراه تعلق پیدا کرده رضایت بر او پیدا کرده، فلا یكون اکراهاً علی ما لا یرضی، اکراه بر چیزی که غیر مرضی آن است نیست، اکراه بر چیزی است که این مرضی اوست، لذا سید می‌فرماید که این درست است هر دو درست است.

اشکال امام (رضوان الله علیه) به سید:

می‌فرماید بالأخره بالضرورة یکی از اینها مکره علیه است و اگر یکی مکره علیه نبود هر دو را که با هم نمی‌فروخت، اینکه حالا هر دو را فروخته بالضرورة یکیش مکره علیه است فالاکراه علی بيع أحدهما و بعض أغراضه المترتبة سار سبباً لإيقاعهما دفعةً فلا یعقل أن ینطبق المرضی به علی ما أکره علیه لاختلاف سببهما و تضادّ عنوانهما، می‌فرماید شما سید گفتید این مکره است بر همان عنوانی که خود مکره بر آن راضی است، عنوان احدهمای غیر معین، می‌فرماید این حرف درستی نیست، متعلق اکراه و رضایت مختلف است، اکراه به یکی خارجی است و رضایت به دیگری است منتهی اینها الآن معین نیست ولی یکیش اکراهی است و یکیش مورد رضایت، همان که متعلق اکراه است متعلق رضایت نیست، آنکه متعلق رضایت است متعلق اکراه نیست.

نظر استاد محترم:

بنابراین این وجه که مرحوم سید آمده بیان کرده، همین اشکالی که امام فرمودند اشکالی است که وارد است. آنچه که مهم است؛ یک بحث این است که ما احد مردد داریم یا نداریم، اول تکلیف این را روشن کنیم، مکره گفته یکی غیر معین، آیا احد مردد داریم یا نداریم؟ ما در بحث اصول‌مان گفتیم احد مردد عرفیت دارد، احد مردد درست است که از جهت فلسفی الشیء ما لم یتشخص لم یوجد ولی این از نگاه فلسفی است، از نگاه فلسفی واحد همیشه معین است، ما واحد غیر معین نداریم، واحد مردد نداریم، اما از نگاه عرفی ما واحد مردد داریم می‌گوید یکی از این دو تا را من بر تو واجب کردم، اگر مولایی آمد گفت من یکی از این دو غیر معین را بر تو واجب کردم تکلیف محقق نمی‌شود، اگر مکره گفت، همین جا ما به مرحوم محقق اصفهانی عرض می‌کنیم سؤال ما این است آیا اکراه بر احد غیر معین اصلاً واقع شده یا نشده؟ مسلم واقع شده، مکره گفته یکی از این دو تا، برایت معین نمی‌کنم، یکی غیر معین را باید بفروشی، پس ما هم در تکالیف تکلیف به یکی غیر معین داریم و هم در اکراهیات در عرف اکراه می‌کند بر یکی غیر معین، اینها دلیل بر این است که خود این واحد غیر معین عرفیت دارد، این یک.

اگر عنوان و مفهوم باشد اصلاً اختلافی در آن نیست چون احد هم بر این صدق می‌کند هم بر آن، این عنوان انتزاعی است، ولی ما به عنوان خارجی می‌گوئیم، مولا نمی‌گوید من تکلیف می‌کنم بر عنوان واحد که بر یکی از این دو تا صدق کند. اگر گفت من یا این را بر تو واجب می‌کنم یا آن را، شما در بحث تکلیف تبایع یا اینها در جایی است که مولا می‌خواهد یک قانون عامی را **أَقِمْوا الصَّلَاةَ** آنجا صلاة‌های خارجی را در نظر نمی‌گیرد، تکلیف به طبیعت تعلق پیدا کرده، در این مثال بفرمایید یک مولا و عبدی، مولا به عبدش می‌گوید یا خوردن این لیوان بر تو واجب معین یا این لیوان، یکی از این دو تا.

(سؤال و پاسخ استاد):

امام در همین جا هم مسئله‌ی عنوان را مطرح کرده و هم مسئله‌ی مصداق را مطرح کرده، می‌فرماید در جایی که مسئله‌ی عنوان باشد بلا شک اشکالی ندارد ولی در جایی که عنوان نباشد می‌گوید ما قبول داریم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين